



سوان خارجی

جهان جان عبرت	سال ۵	شماره ۳ ص ۱۶
سیاسی ت فرہنگی	سال ۶	شماره ۸ ص ۱۰۲ و ۳
واقعیات اسلامبول و عزل عبدالحمید عثمانی	سال ۶	شماره ۸ ص ۳ تا ۸
گناہ عبدالحمید سلطان عثمانی	سال ۶	شماره ۹ ص ۱۳ تا ۱۵
مواجب عبدالحمید سلطان عثمانی و محمدعلی شاہ	سال ۶	شماره ۱۰ ص ۴ و ۵
حیات اندرونی و سیاسی عبدالحمید سلطان عثمانی	سال ۶	شماره ۱۴ ص ۹ و ۱۰
امرای اسلام در مکہ	سال ۶	شماره ۱۵ ص ۱۴
زبان دانی پادشاہان	سال ۷	شماره ۱۲ ص ۱۳ و ۱۴
ورود و خروج سلطان مغرب	سال ۷	شماره ۱۳ ص ۱۰



حیات اندرونی و سیاسی عبدالحمید سلطان مخلوع عثمانی

مثل این که گوئی در چار محاصره خواهد شد در «بیلدیز» تحصن نموده و به تقویت خود پرداخته، از تزئید اسباب دفاع و تأمین آسایش خود که حیات و تختش بسته بدو است آنی غفلت نورزید.

از آن به بعد عدد کاخ‌ها، شارسان‌ها، جهان نماها، و قصرهای کوچک مختلف الشكل و متنوع الطرز در داخل اراضی و سیعه روز به روز تزاید نمود. در همه اینها و در این پراکندگی عمارات که محل اقامت سلطان را تشکیل می‌نماید هیچ فکر حاکمی و هیچ الهام معقولی مشهود نیست، ولی در همه جاموسات اندیشه‌ناگ و متباین یک فرم غریبی احساس می‌شود.

یکی از عماراتش به ما می‌گفت «چنان به نظر می‌آید که سلطان در این جا موقتاً اختیار اقامت نموده که بانک آثار شورشی آماده فرار می‌باشد. اراضی «بیلدیز» با یک دیوار محیطی بزرگی که در سال ۱۸۹۹ تدریجاً انشا و برای این که نتوانند از بالای آن برجهند به قدر ده متر بلند گردانیده، محاط و محدود می‌باشد که قراولخانه و سربازخانه‌های بسیاری که در آن جا افواج اردوی خاصه و بهترین و گزیده‌ترین عساکر دولتی است سکنی می‌کنند که حالشان با سائر عساکر عثمانی تباین کلی دارد، به این دیوار تکیه می‌کنند.

مسکن خصوصی سلطان و پسرانش و حرمش در قسمت شمالی این محوطه وسیعه می‌باشد که توده عمارات تشکیل می‌نماید. این‌ها هم در اندرون یک دیوار داخلی که به کلفتی چهار متر و به شکل ذوسته الاضلاع محاط بوده و قصری را که محوطه «کوچک سرای» می‌نامند تشکیل می‌کند، درهای آهنین آن که تنها از بیرون باز می‌شود، در زمان وقوع اختلال ملی و عصیان عسکری شکستن آن‌ها دشوار است. (چهره‌نما: بلی بدین سبب عبدالحمید گرفتار نشد!!). تمامی قسم غریبی این ذوسته الاضلاع مخصوص به حرم خانه است که به واسطه یک دیوار بلند جداست. سابق بر این سلطان در سرای کوچک (مابین) که در داخل حرم خانه است اقامت می‌نمود ولیکن امروز اندیشه امنیت وی را



به دوری جستن از زن‌های خود مجبور می‌کند اقامتگاه شخصی سلطان یک عمارت چوبی خوش نمای ساده از نوع قصر است که تقریباً ۲۴ اتاق دارد، تفریحات آن‌ها هر چند مجلل و گران‌بها است ولی با وجود این سنگین و بی‌سلیقه است.

حیات اندرونی و سیاسی عبدالحمید سلطان مخلوع عثمانی (۲)

زلزله سال ۱۸۹۴ که عبدالحمید در آن مدت زیر چادر اقامت نمود، او را به انشاء گردانیدن یک قصر کوچک مرکب از یاده اتاق روی یک صخره مصنوعی زیتون که دیوارهایش از گل ساخته شده و از خوف حریق و زلزله زمین آزاد است مصمم داشت غیر از این غلبگنهای آهن که در آن‌ها نهفته شده در نظر سلطان مدبر واسطه دفاع خوبی از مرمیات می‌باشد! این قصر کوچک که به واسطه یک کفش کن با قصر بزرگتر دیگر مربوط است با یک دالان محاط است که «سلاحشوران» آلبانه مسلحاً در آن‌جا کشیک می‌کشند. در اندرون مفروشات دیوار و قالی‌ها از ابریشم فابریک هر که معمول است و خاتم‌سازی‌ها از گرانبهارترین چوب‌ها ساخته شده است، قفل‌های درهای مرصع با صدف و عاج مغلق و بسته است و تأیید و تأمین می‌کنند که این کاخ انزوا گاه اسرار آمیزی را حاوی می‌باشد که تقریباً با دوازده اتاق مخفی که یک «لابیرنت» بیراهه حقیقی تشکیل می‌نماید و سلطان شب در آن‌جا یک مأوای مأمونی که تنها به خودش و خدمتگذار صدیقش معلوم است پیدا می‌کند، مربوط و متصل است. در زیر این کاخ، عبدالحمید محلی درست کرده که تنها برای خودش دسترس است و در آن یک صندوق پول که حاوی جواهرات و اوراق نقدیه بانک و اوراق مخفییه اوست پنهان می‌باشد.

مسکن عبدالحمید از یک طرف باتیتر و از طرف دیگر با کاخ آبشار که از آن‌جا منظره لطیفه «بوسفور» دیده می‌شود و پادشاه در اوقات خالیه خود برای کیف به آنجا می‌آید محاط می‌باشد. سلطان در پیش کاخ یک حوض تنگی موسوم به «لاق جوی» حفر گردانیده که بدون احتیاج رفتن به جوی بزرگی که در بیرون محوطه واقع است به سیاحت زورقی او مساعد است. برای این حوض که به آبشارهای مصنوعی بسیاری محاط است مبالغ هنگفت خرج و زحمات زیاد در خصوص تسطیح و ترفیع آن بهشت مترلندی صرف گردیده است. به طول سواحل آن بندرهای کوچکی موجود است که بندرهای



کوچک دهات بوسفور را می‌نمایند. در میان این حوض یک جزیره کوچکی موجود است، در روی آن معدودی از زورقهای بادبانی و بخاری کهربائی می‌خوابد.

یک دالان درازی که کلیدش را خود سلطان نگه می‌داشت و دهلیز الواح وی را تشکیل می‌نماید، از مسکن سلطان گرفته در سرای مراسم که در بیرون مسدس الشكل واقع است و برای امپراتور آلمان «گلیوم دویم» انشا گردیده، منتهی می‌شود، دو مرتبه دارد و ساحت زمینش یک هزار و پانصد متر مربع می‌باشد که مع مفروشات و تزیینات یک میلیون فرنگ می‌ارزد در آن‌جا موجود است و شاهزادگان دروس موسیقی می‌گیرند. سلطان در مدخل محوطه «کوچک سرای» سال گذشته یک قصر با آجر و چارو بنیاد نموده که پنجره‌های بزرگش با رنگهای لطیف ملون و منقش است. ساحت زمین آن ۴۰۰ متر مربع و مرکب از پانزده اطاق است. می‌گویند از برای خوشنودی و اجرای آمال یک زن می‌باشد. این سرای کوچک که با یک طرز جدید قشنگی ساخته شده به غیر حق به اسم (پتیل بتیان) نامیده شده.

اخیراً سلطان به مناسبت قبول احترام کارانه بارور «دکالیس» سفیر اطریش در اسلامبول رسم گشودن او را اجرا کرد. میربک سفیر عثمانی در پاریس خریدن فرش و سایر اثاثیه او را به عهده گرفت. دیپلومات ممتاز (یعنی سفیر) چیزهایی خرید که در خور یک عمارتی که برای پادشاهان به اجاره و عاریه می‌گیرند بود، لیکن متبوع مفخم خود را به خرج و اسراف بیشتر از دو میلیون مجبور کرد بیلدیزیک قامتگاه مخصوص شاهنشاهی است. تمام یک شهر است که کارخانجات و زمین‌هایش تنها برای استعمال و اسباب استراحتی عبدالحمید و منسوبین او کار می‌کرد عمارت وسیعه تعمیرخانه را که یک کارخانه ریخته‌گری و سایر کارخانجات او را ذکر بکنیم و ایضاً ذکر نمائیم یک کارخانه چینی‌سازی که در آن‌جا بسیاری از مزدوزن فرانسوی داخلند و یک قورخانه که موزه هم می‌باشد و چیزهای قیمتی از اسلحه شرقیه و غربیه جدیده ناریه زینتی، جنگی «اونشتر»، «مارنی نس»، «ماوزر»، توپ کروپ، توپ‌های تندرو مترالبوز و ... را که برای زمانی که سلطان مجبور از مدافعه یک هجوم خواهد شد، در آن‌جا جمع شده است، حاوی می‌باشند. سوای ازین «بیلدیز» دارای یک موزه است. یک قسمتش کتب خانه ملوکانه و قسمت دیگر چیزهای گران‌بها از اشیاء متفرقه از نقشه‌های کوچک روی پوست، از چنیها،



از جواهرات، از هر نوع مواد صناعیه از حیوانات یا به تعبیر اصلح از حیوانات مصنوعی که با گاه آکنده شده است احتوا می‌کند. یک رصدخانه خیلی منظم، یک گرمابه باشکوه و دو مسجد که یکی مخصوص عبدالحمید و یکی دیگر هم که در حدود منتهی واقع است سرای سربازهای خصوصی خودش می‌باشد.

امرای اسلام در مکه

بنابر اخباراتی که به دولت عثمانی رسیده است امیر ربه و مبارک ابن صباح شیخ کویت و امام یحی ابن حمدی امیر یمن و سایر مشایخ اعراب امسال به خیالند مکه معظمه مشرف شوند. دولت عثمانی اوامر مؤکده به حاکم مکه و مدینه و سایر نقاط نموده است که کمال مواظبت را بنمایند و در هر جا والا حضرت خدیو مصر می‌رسند مانع از اجتماع سایر امراء عرب بشوند که مبادا تولید فتنه بشود. حکومت مصری هم برای ملتزمین رکاب والا حضرت تدارک کافی از سواره و پیاده و توپ و غیره دیده است که هنگام حرکتشان مفصل خواهیم نگاشت.

جهان جهان عبرت

پادشاه مراکش سلطان عبدالعزیز که از هنگام جلوس به تخت سلطنت و حکمرانی از هیچ‌گونه و نصایح مشفقانه هواخواهان دین و دولت و مملکت را بازیچه می‌پنداشت و اهالی مملکت متنفر از او شده بودند و اجانب اطراف خاک او را فرو گرفته بودند، این اوقات کهن برادر او مولا عبدالحفیظ به تحریک و تصویب و معاونت اهالی بی‌چاره مراکش به او تاختن نمود که تفصیلش بسیار است، عاقبت او را از تخت سلطنت و کامرانی به خاک ذلت و پریشانی کشانید و خود به اریکه سلطنت و اورنگ فرمانرمانی برآمده، فوج فوج مسلمانان که از ظلم و استبداد سلطان عبدالعزیز به جان رسیده بودند نزد سلطان مولا حفیظ پادشاه جدید آمده تبریک و تهنیت گفتند.

«سیاسی»

در شماره گذشته چهره‌نما در صفحه شانزده قبل از آن که به حسب ظاهر سلطان



عبدالحمید خان عثمانی از اریکه مالکیت و جهانبانی در تنگنای حبس شرف اندوز گردد مسامع جهانیان را به این عبارت تبشیر کردیم: (کار سلطان عثمانی خلاص، شرحش در شماره بعد). و هر چند این پیشین گوئی و نادره طبیعت که یک از مواهب خاصه واهب العطایاست ما را در این رأی صائب و فکر ثاقب مطمئن می داشت، اما به همان درجه کسانی که کمتر واقف به موافق عصر حال و عارف به مباحث سیاسی و وحدانیت مطلقه هیئت جامعه هر ملتی هستند، متزلزل نمود که این چه عبارتی است در حق سلطانی مستقل و متمکن؟

اینک که افق سیادت حکمرانی سلطانی از سحاب شبهات و تیره گی موهومات پاک و پیشین گوئی ما به حصول مقصد پیوست، می گوئیم که ما بدین نازله آسمانی و یامنتقله زمینی ذرّه ای مغرور نشده و خود را خوشه چین خرمن معارف دانسته و با فهم قاصر پس از زحمات و خبرت و تجارب کثیره، هر چه را می نگاریم مطمئن هستیم که خواهد شد!

زیرا در کالبد شریفه هر ملتی که روح آدمیت حلول کرد و تیره گی مغزش به انوار انسانیت متبدل شد، فوری احساسات شریفه آن ملت فریاد می کند که ینابیع قاهره شاهنشاهی و سرچشمه های سرشار سلطنت و مملکت داری، هیئت جامعه ملت است و مشیت متحده و اراده متفق آن ملت چنان قوه قویه ای است که سلطان عزل می کند، پادشاه نصب می کند، اعلان جنگ می نماید، طرفدار صلح می گردد

بلی، زمانی بود بشر در قعر ناپیدای بحر جهالت و غفلت غوطه ور بود و از قانون محکمه الهیه که مالا مال از عدل و حریت خدا داده است بهره نیافته بود و نمی دانست که انسان آزاد زائیده شده و تا زمانی که در میدان هستی جولان دارد با همزادان و هم جنسان خود متساوی الحقوق زیست می باید بنماید و هیچ کس را به هیچ وسیله مزیت و شرف به او نیست. مگر از حیث مزایای علمی و لیاقت فطری و اکتساب هنرهای محیرالعقول و همه فرد فرد ماست از پادشاه تا ادنی رعیت، در نزد قانون اساسی اگر تخطی از حدود مقرر خود بنماید مسئول و به مجازات قانونی گرفتار خواهند شد.

و چون ما می دانستیم ملت عثمانی که دیرگاهی است از انوار معدلت بار قانون اساسی که حاوی کلیاتی تا جزئیات امور معاشیه و معادیه بنی بشر و جامع تشخیص حقوق و



تعیین حدود هیئت اجتماعی، است منشور شده‌اند و برای رسیدن به سرحد تساوی و تعالی یک مصباح فلاح اتحاد کامله در پیش گرفته‌اند، ساکت نخواهند نشست، جان‌ها خواهند باخت و خون‌ها خواهند ریخت تا به مرکب غالیبت و آمال سوار گردند و غالیبت آن‌ها مغلوبیت سلطان است. برای آن‌که پادشاهی که شش ماه قبل در پیشگاه محکمه قانون اساسی و حفظ حقوق مقدسه او به نخستین ابوالقوانین وام‌الفرامین یعنی کتاب الله قسم یاد کرده و چندی نگذشت باز به همان افکار ظالمانه و خیالات خون‌خوارانه خود می‌خواهد عهد بربریت و وحشت را تجدید کند، محال است این ملت بیدار بگذارند که حکومت پوسیده خود را عودت دهد. و با وجودی که در این بحران موقت و استقرار قانون اساسی و مجلس شورا فداکاری لازم است به زودی سلطان زبون و خائنی که او را فریفته‌اند به عدم سرنگون خواهند شد و این ملت و این شاه سرمشق بزرگی به سایر ملل عالم خواهند بود که فاعتبرو یا ایها الغافلین!! این بود که شد که باید بشود ...

واقعات اسلامبول و عزل سلطان عبدالحمید و نصب سلطان محمد خامس

وقایع نگار چهره‌نما می‌نگارد:

حالت کنونی اسلامبول بسیار مخوف و خطرناک به نظر می‌رسد. بنده را خدا داناست که چه پیش آید، چند روز پیش شب و روز بارنده‌گی می‌شد و به جهت کثرت با رندگی مردم کمتر رفت و آمد می‌کردند تا آن که شنبه ۲۷ ربیع الاول هوا باز شد و مردم حرکت آمدند. روز دوشنبه، صبح هیجان غریبی در مردم مشاهده می‌شد، معلوم شده سپاه موجودی اسلامبول دسته‌ای شب گذشته مجلس مبعوثان را احاطه برده‌اند یا برای هجوم یا برای محافظت و دسته‌ای به میدان با یزید بدون فرمانده و سرهنگ پراکنده راه‌ها را از عابر مسدود ساخته‌اند. در این تدارک نیمه شب شده بود. و باز بدون سرهنگ کار می‌کرد و آن‌چه سرهنگ مدرسه بود سرباز او را می‌گرفت بغل می‌بست مجروح می‌نمود در جاهای متعدد دیده شد که سرباز سرهنگ‌ها را بسته بودند و بسیاری را مجروح و چند نفری را کشتند. این حرکات سربازها مدرعبی در دل سرهنگ‌ها انداخت که هر چه سرهنگ بود لباس خود را تغییر داد، حتی چند نفر ایرانی که در مدارس اسلامبول تحصیل می‌کنند، تغییر لباس دادند و کلاه و قبا و جبه پوشیده. حالت استبداد و وضع قدیم دوباره



روی کارآمد (بد درخشید و عجب نکبت مستعجل بود). هر بیچاره‌ای که کلاه حریت بر سر داشت پاره می‌کردند و دشنامش می‌دادند. به مدتی کم چند نفر را از طرف ایا صوفیه و مجلس مبعوثان کشتند. تا قریب ظهر سرباز اجتماعات را متفرق می‌کرد.

مردم از ترس، آذوقه سه چهار روزه گرفته و دویدند در خانه‌های‌شان، بازارهای یکسره بسته شد. تا دو ساعت از ظهر گذشته که در میدان بایزید صدای تیر تفنگ بلند شد، ربع ساعت این گلوله ریزی طول کشید، معلوم شد سرباز میدان با یزید می‌خواسته از داخل باب سر عسکری بیرون بشود، سرباز از داخل بنای شلیک گذاشته، ولی چندان تلفات نشد. روز سه شنبه هم به انقلاب گذشت و آن قدر متفرقه گفته می‌شد که صحت معلوم نمی‌شد. شب چهارشنبه چهار ساعت و نیم از شب گذشته یک دفعه سرباز بنای شلیک کردن را گذاشت و تا ساعت هفت و نیم امتداد داشت و آنچه سرباز در اسلامبول بود یا تیر خالی می‌کرد یا شیفور می‌کشید و آن شب هیچ کس خواب نرفت و آرام نداشت، طلعه صبح یک دفعه همه خاموش شدند. گویا خسته شده بودند. صبح چهارشنبه تا غروب سرباز دسته به هر طرف می‌رفت و فریاد می‌کشید «پادشا هم چوق یاشا». روز پنجشنبه کم بیش بازارها باز شد، معلوم شد دسته‌ای از سربازها را به تحریک یاوران سلطان واداشت کرده‌اند که بر ضد مشروطه سخن بگویند و بگویند شرعی نیست و باید قانون اساسی کم و زیاد بشود. و این محرکین به استصواب سلطان دو انجمن «اسلامی» و «محمدی» احداث کرده بودند و روزنامه‌ای هم مراد یک می‌نوشت به اسم «بالکان» و خیالات و کلا و انجمن اتحاد و ترقی را بی‌معنی می‌گفتند و لفظ مشروعه را که باعث خرابی مجلس مبعوثان ایران شد مستبدین رواج دادند.

روز جمعه سلطان عبدالحمید خان به مسجد رفت، ولی مردم چندان به او احترامی نکردند و به غیر از همان حزب قدیمی که از میان رفته بودند کسی دیگر به جلوی او نیامد، خیلی هم زود مراجعت از مسجد کرد. در این ضمن که قشون اسلامبول برای نماز حاضر شده بودند قشون سلانیک وارد به شهر و قشله داود پاشا را تصرف کردند. قشون مراجعت از نماز سلطان کردند، هنوز نیمی در یلدز (سرای سلطانی) بودند که در راه شنیدند قشون سلانیک جاهای آن‌ها را تصرف کرده، جمیعاً وارد باب سر عسکری شدند. در بایزید وزیر جنگ که ادهم پاشا باشد آمد و مخبره با قشون سلانیک که قشله



داود پاشا را گرفته بودند کرد، جواب دادند اسلحه خود را تسلیم بدهید و به جای خود باشید، قشون قبول نکرد. قشون سلانیک نصف شب شنبه تا قشله و اطراف یلدز (عمارت سلطانی) و جاهای مهم را محاصره کرد. صبح بسیار زود قشونی که دیروز از نماز سلطانی برگشته و در باب سر عسکری بودند تمامی تسلیم شدند، اسلحه آن‌ها را گرفتند، جمیع جاهای بلند اسلامبول را قشون مشروطیت خواه سلانیک تصرف کردند و راه‌ها را مسدود کردند که کسی عبور نکند. از راه خشکی و راه آهن سرباز مثل مور و ملخ وارد به اسلامبول شد. صبح قبل از آفتاب توپ و تفنگ بنای آتش فشانی گذاشت تا دو ساعت به غروب مانده که در واقع این شهر بزرگ بود هر جا سرباز سلطانی سلاح خود را تسلیم نمی‌کرد و خیره‌گی می‌نمود و به طمع لیره بود، فوری هدف گلوله می‌شد. چندین صد نفر سرباز اسیر شد، چندین عمارت از گلوله توپ ریشه کن شد. مثلاً مقابل سفارتخانه دولت علیه ایران کلویی بود که محل مستبدین بود و سرهنگان رشوه‌خوار در آن‌جا بودند، چون قشون سلانیک با توپ و سوار از او می‌گذشت از کلوپ یک نارنجک انداختند، توپ و عرابه و قدری از که در حرکت بود آتش گرفت و عرابه متلاشی شد. اسب عرابه کش پارچه‌پارچه گردید. قشون سلانیک فوری توپ دیگر از در طرف غرب بستند و او را تصرف و کلیه اسباب او را به غارت برده و خیلی دستگیر شدند. سربازانی که در بابعالی تجارت نافع بودند بنای مدافعه گذاشتند. قشون توپ به بابعالی و یکتوب به تجارت نافع که مقابل تجارتخانه ایران است زدند، گلوله‌ای به مطبعه «ثروت . . .» و گلوله‌ای به خانه مقابل «دیوان عمومی» اصابت کرد، جمیع خانه‌های اطراف سفارتخانه و بابعالی آن‌چه در و شیشه داشت تمامی خورد و بالای هم ریخت.

در این موقع امتحان حضرت اشرف ارفع الدوله رسید، چون که بعضی‌ها خائف شده بودند بعضی مستبدین خوشحال، ولی زحماتی که پرنس ارفع الدوله بر عالم ثابت کرد که مجسمه مشروطیت طلبی است، شب آن روز مکرر برای حفاظت ایرانیان به بابعالی آدم و تأمین مال و جان رعایای ایران را خواستگار شد و به ایرانیان آدم فرستاد که تمامی سفارت را برای شما خالی کرده و فرش و آذوقه بیار، هر کس خائف است سفارت بیاید عده‌ای حارس هم برای سفارتخانه بیا فرمود و عده‌ای برای جاهای دیگر مثل خان‌الده آن طرف‌ها چون که محافظت اعضاء انجمن سعادت لازم‌تر بود. به هر جهت



ایرانیان آسوده شدند. الحمدلله به خیر گذشت. چون که تمامی گلوله ریزی برای مستبدین و اسیر نمودن سرباز در اسلامبول زیادی از اطراف سفارتخانه دولت علیه ایران بود مثلاً **تعلیم‌خانه** که در پهلوی **باغچه تسلیم** واقع بود، توپ به او بستند تا تسلیم گرفتند. داش قشله از سه طرف توپ به او بستند تا تسلیم گرفتند در این موقع که توپها بنای گلوله ریزی به عمارت سلطانی می‌کرد نصف سرباز محافظ تسلیم شدند. چیزی که خیلی باعث تعجب عمومی شد و افتخار ایرانیان اسلامبول شد این بود از روزی که قشون سلانیک وارد به اسلامبول شدند چندین نفر ایرانی رشید مسلح که همه کلاه نمدی سفید بر سر داشتند و به خط جلوی کلاه‌شان نوشته شده بود: «یا حریت یا آلورم» آن‌ها هم وارد شدند و به کمک قشون سلانیک در هر جا مأمور و خدمت می‌کردند، یک نفر آن‌ها را خود دیدم که دو نفر سرباز مستبد عثمانی را به سهولت می‌کشید و اسیر کرده بود الحق این فقره خیلی باعث اتحاد و یگانگی فراهم آورد.

چندین اتومبیل جنگی بود که توپ بالای او بود، به سرعت همه جا حرکت می‌کرد. روز شنبه بر سنگربندی و مستحفظین «یلدیز» که عمارت سلطنتی است و سلطان آن جا است استعدادات افزوده شد، لیکن اعضاء مجلس مبعوثان و اعضا انجمن اتحاد و ترقی متصل درکار مخابره تلگرافی بودند و وزرای بابعالی هم استعفا می‌دادند منصوب می‌شدند، معلوم نبود چه خبر بود. جراید هم بعضی غروب و بعضی نیم نفس کار می‌کردند. چند مطبوعه هم خراب و اسبابش را به غارت بردند. تا قریب غروب هفتاد نفر توپچی با شوکت پاشا از سلانیک وارد اسلامبول شد و خبر دادند که سی هزار قشون به حمایت انجمن اتحاد و ترقی و مجلس و مشروطه می‌رسند. این اخبار طایفه‌ای را ملول و خیلی را خوشحال کرد. قشون موجودی اسلامبول از پشت گرمی خائنین و حمایت سلطان باز در اطراف یلدیز بودند تا چند نفر از علما پراکنده شدند در میانشان و از وخامت کار و هلاکت آن‌ها و محسنات مشروطه و خیالات فاسد سلطان به آن‌ها حالی کردند و گفتند عما قریب آن قدر قشون از اطراف به حمایت قانون اساسی و مجلس مبعوثان برسد که اثری از شماها و دیگران نگذارند. قشون از این نصایح خیرخواهانه متألم شدند و گفتند ما در فرمان سلطان و قانون مشروطه حاضریم، بعد معلوم شد هر یک از آن‌ها دارای دو تا پنج و ده لیره پول هستند که از طرف سلطان به آن‌ها داده شده بود.



از روز بیستم ابریل (اول ربیع الثانی) متصل راه آهن سرباز فدائی مشروطه طلب وارد به اسلامبول کرد، هنگامه‌ای بود. (باید گفت در دوبلای این قبیل سربازهای مشروطه خواه به کاسه سر امیر بهادر سپهسالار اعظم ایران بخورد، این‌ها تا چه درجه متنور و او تا چه درجه تاریک و متوحش).

باری موقتاً قرار دادند مجلس مبعوثان را در قرب اسلامبول ایاستفانوس تشکیل بدهند و در آنجا صحبت بدارند که ایمن باشند. در آنجا جمعیتی بسیار بزرگ شد چه وکلا و چه اعضاء انجمن اتحاد و ترقی و چه سران احرار و چه ارباب جراید و غیره. ساعتی مجلسیان نخواستند سرباز یک دفعه یورش به طرف یلدیز برد. کشتی‌های دریائی عثمانی هم تمامی در تحت سران حریت خواه بود. آن‌ها هم از طرفی بنای آتش فشانی گذاردند و سرباز تاقادی کوی قریب چهل هزار جمع شد، قشون اسلامبول هم کم‌کم تسلیم و از سلطان مأیوس شدند در حالی که پول ملیانها [میلیون‌ها] سلطان می‌داد، از اطراف هم آنقدر تلگراف تهدید برای سلطان رسید که مجال خواندن نداشت، به قراری که شنیدم غش کرد. «یلدن» روز دوشنبه ششم ربیع الثانی به کلی محاصره شد و سیصد نفر از تفنگچی و باغچه‌بان و خدمه عمارت دولتی گرفتار شدند و تمامی را با ذلت و خاری [خواری] در مجلس ظاهر پاشا سر تفنگچی در باب سر عسکری آوردند. آنقدر آخوند گردن کلفت از عثمانی و کرد اسیر شدند که نپرسید. خدا تمام‌شان بکند که اسلام را نزدیک بود محو کنند. تلفات تاکنون به دو هزار نفر رسید که خاتمه استبداد است، فقط دو فقره از وقایع غریبه به عرض می‌رسانم که هم‌وطنان ما معنی غیرت را بفهمند

یک نفر یهودی از اهل سلانیک برای مصاریف قشون سلانیک دو بیست و پنجاه هزار لیره یک ضرب داد. از متفرقه که ده و بیست و سی هزار لیره داده‌اند. باز سلانیک مثل ریگ لیره خرج می‌کنند. نیم شاهی کسی یغما نشد، غارت نرفت. این فرق سرباز کشور مشروطه خواه و سرباز متوحش می‌باشد. چند نفر انگلیسی در حالی که عکس برمی‌داشت گلوله خورد و در حالت مردن گفت هر چند مردم اما عکس را برداشته می‌میرم. به کلاه سربازهای مشروطه خواه همه انواع و اقسام عبارت نوشته شده بود. روز سه شنبه هفتم ربیع الثانی مجلس خلع سلطان را تصویب کرد. جناب شیخ الاسلام محمد ضیاء الدین افندی فتوا داد و چند نفر معین خلع نامه را بردند به حضور سلطان



عبدالحمید، گرفت، در حال گریه گفته بود: «چکنم نصییم این بود» فوری سرباز حریت خواه دور عمارت او را محترماً احاطه و غروب آفتاب او را با یازده زن به طرف سلانیک در محبس معروف بردند.

اعلیحضرت سلطان محمد خامس پادشاه مشروطه جدید عثمانی

همان ساعت رشاد افندی برادر سلطان عبدالحمید را به سلطنت برداشته و ملقب به سلطان محمد پنجم نمودند. فوری اسلامبول و اطراف آرام گرفت، مردم راحت شدند، سرور و فرحی نمایان شد و شب را چراغان معتبری کردند. گویا برای عبدالحمید خان سلطان معزول محکمه ترتیب بدهند.

گناه عبدالحمید سلطان محبوس عثمانی چه بود؟

(الذین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به أن یوصل و یفسدون فی الارض أولئک هم الخاسرون). کجا قلم عائر و فهم قاصر و اوراق محقره چهره‌نما را آن یارائی و وسعت است که بتواند اندکی از تفسیر دنیادنیای تعبیر این آیه وافی هدایه که ختم رسل برای ارائه سبیل و استقرار در مواعید و استقامت به وعده و ثبات در اقوال آورده به پردازند و از فساد نقض عهد و تخلف از قرار داد و شکستن پیمان و زیان از مخالفت کردن با میثاق، مختصری بنگارند. و هم‌چون سیل مواجی از جواهر تفسیر و نوادر تعبیر توسعه فضای حواس پنج‌گانه مستمعین را مملو کنند، مگر به مفاد مالایدرک کله، لا یتربک کله روشن سازند که آیات سراسر سیاسات قرآنی که روح انسان را نشاط وجدانی می‌فزاید هر کس از شاه تا گدا پیروی به او کرد در دنیا مأمون و برازنده و در آخرت مصون و آمرزنده خواهد بود.

(در این جا لابد به یک جمله معترضه پرداخته می‌گوئیم که تمام قوانین مدونه دول معظمه عالم که نتایج تحصیلات و معلومات و تجارت چندین قرن فلاسفه شهیر و حکمای بزرگ عالم است یک کوچک پرتوی از انوار سعادت بار این شمس الشمس نازله آسمانی، یعنی قرآن می‌باشد).

حالا قدری تخطر کنیم که اثرات معجز علامات این آیه مبارکه چه انقلابی عظیم



نزدیک بود در این کره جسیم بیندازد و چگونه از عدم اعتنا و نقض عهد و خلف وعده عبدالحمید معزول محبوس عثمانی که پادشاه بزرگ اسلامی و سلطان عظیم عثمانی بود احتمال چه قدر خونریزی بود؟ سلطانی که دیروز چندین میلیون نفوس اسلام از مشرق تا مغرب عالم او را تقدیس می کردند و خلیفه اش می دانستند و هزاران خطبای فصیح بر فراز منابر و مساجد نامش را به احترام برده دعایش می کردند، چرا امروز با ذلت تمام و سرافکنده گی بدفرجام مطرود ابدی و ملعون سرمدی شد! برای نقض عهد و خلف یمین کردن او، سلطانی که دیروز با آن علو مقام و نفوذ کلام هفتاد کرور ملت عثمانی او را در تخت خلافت جای داده بودند امروز از برای آن که قسمی که به قرآن یاد کرده بود که پاس قانون اساسی را می دارم و در مال بیت المال مسلمین تصرفی نمی کنم هم، قسم را شکست و هم مختصری تصرف در اموال کرد. امروز در فضای تنگنای حبس و اسارت ساعت شماری می کند و در هر دقیقه چندین بار می میرد و زنده می شود و می گوید آیا مرا به چه قسم خواهند کشت و قصاص این همه خون های بناحق ریخته را چگونه خواهند گرفت!! عجباً کجا چشم بینا و گوش شنواست که کشف حقایق قرآنی و سرعت معجزات این بزرگ کتب آسمانی را در ظرف چند ماه قلیل بنماید و از حال نکبت و عبرت اشتغال عبدالحمید معزول مخلوع عثمانی که اینک در نهایت پریشانی اسیر حبس و گرفتار زندان است او هم عبرت گیرد. معلوم شد که عبدالحمید پادشاه محبوس عثمانی یکبار به قرآنی که قسم خورده بود مخالفت کرد و جناب محمد ضیاءالدین افندی شیخ الاسلام عثمانی هم حکم به خلع او و عزل از سلطنت او داد. مگر خزینه خاصه او از پول خالی بود؟ نه والله پول میلیون میلیون داشت. پس کدام قوه، کدام زور حکم شیخ الاسلام را جاری کرد و او را از تخت عزت و سروری به تخته ذلت و خواری کشانید و کدام نفوذ فائمه این هیکل استبداد و مجسمه جور و فساد را از میان برداشت؟ آن قوه قویه ملی، و اتحاد کامله و اتفاق مع الاستقامه ملت سراسر غیرت عثمانی بود که اقوا قوای موجوده عالم شناخته می شود و به وسیله این قوه قویه حقوق مقدسه مغضوبه ملل دنیا مسترد شده و می شود. پس وای به حال اسف اشتغال پادشاهانی که تخلف کردند گه وقتی پشیمان شوند که آن پشیمانی سودی ندهد و قهر و غلبه ملی مستی بر دهانشان زند و گوید: الان قد نَدَمْتُ وَ مَا يَنْفَعُ النَّدَمَ.



مواجب عبدالحمید و محمدعلی دو سلطان مخلوع

برای مصارف سالیانه عبدالحمید عثمانی دوازده هزار لیره (کمتر از شصت هزار تومان) معین شده، در حالی که تاکنون قریب چهل ملیان لیره (چهار صد کرور تومان) از قیمت اسهام «راه آهن روم ایلی» و لیره نقدینه و چک بانک و املاک خاصه او به تصرف ملت آمده است، اما دو کلمه از گوسبدین محمدعلی قاجار باید شنید. مفتضح الیه با وجودی که تاکنون قروض او به چندین برابر رسیده است که ملت بیچاره باید بدهد و خرابی و خسارت‌هایی [بر] ملک و ملت که از او رسیده است و قلم از حسابش عجز دارد باز ملت نجیب ایران یک صد هزار تومان برای او مواجب قرار داده‌اند و از این شفقت خاصه و رأفت کامله و بلندی همت که طبیعی این ملت نجیب است، سیاسیون اروپا را به شگفت انداخته‌اند، اگرچه «گر نمیریم بعد او بینیم».

ورود و خروج سلطان مخلوع مغرب

در چند روز قبل سلطان عبدالعزیز سلطان مخلوع مراکش از طریق اسکندریه وارد به مصر شد و دو سه روزی محض تماشای جوامع کبیره و مساجد عالیه و تماشاگاه مصر اقامت پس از آن از طریق سویس [سوئیز] عازم مکه گردید. شیخ استاد سعدی چه خوب می‌فرماید.

حاکمان در زمان معزولگی همه شبلی و با یزید شونند
بر سر کار چون دوباره روند همه چون شمر چون یزید شونند

زبان دانی پادشاهان

در تعدد لسان و زیاد دانستن زبان شرح‌ها نگاشته‌اند که من جمله از فضایل او این است که هر کس یک زبان داند یک نفر حساب می‌شود و دو زبان دو نفر، سه زبان سه نفر تا به بالا.

و مسلم اگر سلاطین وجودشان به زیور تعدد زبان آراسته باشد چه قدر موجب تحسین و بر مقام فضایل‌شان افزوده خواهد بود. به این سبب امروز پادشاه نمسه [اطریش] و مجرد علاوه از تقدم عمر که شیخ السلاطین و ابوالملوک است از حیث زبان هم بر تمامی



پادشاهان مقدم است، چنانچه از شرح ذیل معلوم خواهد شد و او این است:
 پادشاه نمسه می‌داند زبان آلمانی، فرانسوی، مجری، سربی [صربی]، ایتالیایی، رومانی،
 بولونی، دلماتی، گرواتی، تشکی، و یهودی، یعنی یازده زبان می‌داند. پادشاه آلمان می‌داند:
 زبان انگلیزی، فرانسوی، لاتینی، روسی، بولونی. پادشاه انگلیز می‌داند: آلمانی، فرانسوی،
 اسپانی، روسی، عربی. پادشاه روسیه می‌داند: زبان آلمانی، فرانسوی، اسلاوی. پادشاه ایتالیا
 می‌داند زبان فرانسوی، و آلمانی. پادشاه تازه بلغار می‌داند: فرانسوی، انگلیزی، آلمانی،
 روسی، رئیس جمهوری [...]؟] می‌داند: انگلیزی. پادشاه عثمانی می‌داند: فارسی، و کمی
 فرانسوی.

امیدواریم در تحت تربیت و مراقبت تام ایرانیان دولت و ملت خواه اعلیحضرت
 پادشاه جوان جوان بخت ایران هم آشنا به اغلب لغات اروپا و آسیا گردند و این نهال
 برومند آرزومندان و زنده کننده شوکت و عظمت کیانیان و ساسانیان یعنی «اعلیحضرت
 سلطان احمدشاه» به مقاماتی ارتقا بفرمایند که سلاطین کنونی مغرب زمین ارتقا یافته‌اند.
 کنون محض امیدواری هم‌وطنان گرام بشارتی که گرامی روزنامه «شرق» می‌دهد ما نقل
 می‌نماییم.

ترقی خواهان ملک و دوستان علم را بشارت

که در این اوقات جناب وزیر دربار و آقای رئیس خلوت کلاس درس یا رعایت دقایق
 و نکات تعلیم و تعلم در تحت مراقبت و ترئیس جناب مزین الدوله برای اعلیحضرت
 احمدشاه تأسیسی نموده‌اند و دوازده نفر اشخاص هم سن و هم سلیک را هم درس و هم
 کلاس اعلیحضرت قرار داده که رقابت برتری، علم بهترین وسیله ترقی و مصاحبت خدام
 دانا خوش‌ترین تدبیر تربیت است. اعلیحضرت سلطان احمدشاه و حضرت اقدس ولیعهد
 در نزد معلمین فاضل هر ساعتی با کمال شوق تحصیل علمی در هر وقت معین به تکمیل
 هنری هستند. علاوه بر این اقدامات عالی مقام منبع وزارت دربار و جناب اجل رئیس
 خلوت برای ترویج متاع و صنعت داخله مصمم‌اند که از برای کلاس اعلیحضرت لباس
 ادنی فرم نظامی از منسوجات وطن ترتیب داد، که به حکم النَّاسِ عَلٰی دینِ مَلُوكِهِمْ عموم
 مردم تأسی با اعلیحضرت کرده بازار صنعت و امتعه ایران رواج و از منسوجات خارجه



حتی‌المقدور رفع احتیاج شود. امیدواریم برای این مقصود مقدس اولیای وقت و ارباب هنر و صنعت به عزت و وطن دوستی دقت‌ها کامله در ترویج اجناس و امتعه داخله نمایند و به این وسیله در تجارت و ثروت مملکت ترقی حاصل آید.

حسین ابن شمس

انقراض دولت‌های بزرگ به نزاع خانه‌گی بود

بگذار تا بگرییم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز «نزاع» یاران. چرا خونابه غم از دیده‌های تحسر نباریم؟ چرا هم‌چون مادر بچه مرده یا آدم مار گزیده بی‌تابانه نزاریم؟ آخر دشمنان دین و دولت و بر باد دهنده‌گان ملک و ملت، کار خود را کردند و به دستیاری روسها آتش [جنگ] خانگی را مشتعل ساختند؟ و صفحه آینه لمیع تاریخ قرن چهاردهم که به خط برجسته جلی نام نامی این دو سردار نامدار «ستارخان» و «باقرخان» را مطرز برای تذکار ستایش اخلاف کرده بود تیره ساختند و دل وطن‌خواهان حقیقی و دوستان معنوی را مکدر نمودند.

هموطنان گرام از مندرجات وقایع طهران که ما در شماره‌های (۱۳) و (۱۴) و (۱۵) و این شماره خلاصه کرده، نگاشته‌ایم، مطلعند و ما خود به خوبی می‌دانستیم که این روز می‌شوم در پیش است و نزع اسلحه که قانونی است و حکمش با فصول محکمه از مجلس گذشته و تصویب شده، طاران بی‌ناموس و دوستاران انگلیز و روس در اذهان صاف و ساده این دو دلاور نامی شکلی دیگر جلوه می‌دهند و آن‌ها را آلت مقاصد می‌شومه خود کرده بر مرکب آمال سوار می‌شوند، چنان‌چه تلگرافات خیر داد که قشون دولتی اطراف ستارخان و باقرخان را به جهت گرفتن سلاح محاصره کرد و با توپهای سریع الاطلاق به طرف آن‌ها آتش فشانی شد تا جمعی از طرفین مقتول و مجروح و آن‌ها با سیصد نفر دستگیر گردیدند.

و هذه عادة الدنيا و شیمتها فلا ترج فما لانت سکیمتها

آه . آه . این مخاطرات عظیمه که از هر طرف به دسایس حق شکنانه همجواران متعددی سیلاب‌وار به طرف خاک پاک وطن عزیز ما هجوم می‌آورد، یک منظره مدهش رقت انگیزی جلوه می‌دهد. و سیاسیون عالم را در قعر ناپیدای یأس ابدی فرو می‌برد! و رشته استقلال دولت ده هزار ساله و آزادی خداداده ایرانیان را باریک کرده می‌گسله‌ند! آیا



چاره این بله‌های مبرم!! این حوادث غیر منتظره!! یافت می‌شود!!
بلی. بلی. بلی!! چاره اتحاد. چاره ریختن اغراضات شخصیه، و رها کردن هوانج نفسیه.
و اندکی انصاف و خردلی وجدان و مروت است!!

ای علمای عظام. ای حجج والامقام. ای وزرای با احتشام. ای وکلای گرام. ای ارباب
جراید و اقلام. به آفریننده موجودات قسم است اگر روس و انگلیز خدای ناکرده در
ایران تمکن گزینند اول کاری که می‌کنند شما را به تدریج خانه نشین خواهند کرد! شما
را به مرور مخذول و منکوب می‌کنند! شما را اسیر و معدوم می‌کنند! با مشتی رعیت رنج
کش مظلوم کاری ندارند!! ذره‌ای چشم عبرت بگشائید، اندکی به اطراف دنیا و متصرفات
روس و انگلیز بنگرید و به بینید کجا رفتند آن نواب‌ها! و راجه‌های هندوستان! کجا رفتند
امرا و والی و بک زاده‌گان قفقازیه و ترکستان! کجا رفتند آن علماء و فضلا و ادبا و شعرای
قفقازیه و هندوستان!!

چگونه آن عائله‌های کهن و آن خاندان‌های شهیر پریشان گردیدند، چگونه با هزاران
ندامت و پشیمانی به بدترین شکلی قبل از اجل موعود به اشکال ناگفتنی جای به حسرت
دادند. و در زیر شکنجه‌های مدهش روس و انگلیز وداع آخرین گفتند!
نزاع بس است. نفاق بس است خود غرضی بس است. لجاجت بس است. تا چند
به چیزهای بیهوده تعقیب کردن. وقت همت و غیرت و حمیت و فتوت است. اندکی به
خود آید و به خود و به اخلاف خود و خانواده خود رحم کنید. تاریخ دول منقرضه عالم
را بخوانید و عبرت گرفته وطن را از دست ندهید.

مهمان زمستانه ایرانیان

تلگرافات اخیره برای آگاهی ایرانیان بلاکش مهمان‌نواز شد، نشان به جهت
پذیرائی مهمان میزبان‌کش، خبر تشریف فرمائی جناب «کتجنر» انگلیزی را به ایران و
ماندن زمستان را در انسامان اشاعه دادند.

«لورد کتجنر» یکی از سرداران فاتح شهیر انگلیز است که در سنه ۱۳۰۱ با چهل هزار
قشون مصری و انگلیزی سودان را فتح کرد و در خرطوم فیل سودانی را مهار کرد. این
مهمان بسیار محترم که سردار جیش بود خدماتی شایان به دولت متبوعه خود کرد و یک



زمستان هم مهمان مصری‌های بیچاره شد و نقشه تمام مواقع جنگی و حصون نظامی و طبیعی مصر را برداشت که اینک اغلب مواقع مرتفعه و مواضع مهمه مصر منزل‌گاه قشون احتلال انگلیزی است و تمامی از روی نقشه و دستور جناب مهمان معظم یعنی «لورد کتچنر» برقرار شده است.

اینک ما کارگزاران دولت علیه ایران را قبل از ورود این مهمان محترم آگاهی می‌دهیم. که این مهمان هم چون مهمانان سابقه ایران مثل «امیر همایون شاه هندی» که در (۹۵۰) هجری مهمان شاه طهماست صفوی شده، یا جاج محمد خان پادشاه خوارزم و امیر نور محمد خان ولی اورکنج که در (۱۰۰۱) مهمان شاه صفوی شدند یا علی قلی خان و ندر محمدخان و سلطان اکبر و عبدالعزیز خان، از ترکمنستانی و خوارزمی و عثمانی و هندی که مهمانی دولت ایران می‌شدند نیست.

این مهمان هم چون مهمانان این عصر و ثانی مهمانان شمال است، نه هم چون مهمانان سابقه است!! حرکاتی که مهمانان شمال در طرف یک سال با هزاران وحشتها نموده و می‌نمایند، این مهمان محترم در ظرف یک هفته در کمال سکونت و بی‌صدائی و آرامی خواهد کرد و در طول اقامت زمستان از بذل هرگونه مال و نوید و فریفتن مردم کوتاهی نخواهد کرد.

سن و سال یا اعمال پادشاهان دنیا

امروز معروف‌ترین پادشاهان دنیا اعلیحضرت «فرانسوا جوزف» امپراطور نمسه و مجراست که در این هفته جشن هشتاد سالگی او را در تمام ممالک نمسه گرفتند و ما در این جا از اسامی پادشاهان و زما ولادت تا عمر کنونی‌شان می‌نگاریم:

اسم پادشاه	اسم دولت	زمان ولادت	تا سن حالی‌شان
فرانسوا جوزف	پادشاه نمسه	۱۲۴۸	۸۰ سال
شارل	پادشاه رومانی	۱۲۵۷	۷۱
فدریک هشتم	دانمارک	۱۲۶۱	۶۷
سلطان محمد خامس	عثمانی	۱۲۶۲	۶۶
پطرس اول	سرب [صرب]	۱۷۶۲	۶۶



۶۵	۱۲۶۳	یونان	ژورژ اول
۵۲	۱۲۷۶	اسوج	کستاف پنجم
۵۱	۱۲۷۵	امپراطور آلمان	ولهیم دویم
۴۹	۱۲۷۹	بلغار	فردینال اول
۴۵	۱۲۸۳	انگلیز	ژورژ پنجم
۴۲	۱۲۸۶	روس	نیکلای دویم
۴۱	۱۲۸۷	ایتالیا	فیکتور باعمانویل
۳۸	۱۲۹۰	نرویج	هاکون
۳۵	۱۲۹۳	بلژیک	برت اول
۳۰	۱۲۹۸	ملکه هولند	وفعیاء
۲۴	۱۳۰۴	اسپانیا	فونس ۱۳
۲۱	۱۳۰۷	پرتغال	عمانویل دویم
۱۳	۱۳۱۵	ایران	سلطان احمدشاه

کوچک‌ترین پادشاهان فوق برحسب عمر پادشاه ایران است، ولی برحسب قدمت دولت از تمامی سلاطین فوق بزرگ‌تر است و بسط و توسعه مملکتش از اغلب ممالک و دول فوق زیادتر است. چنانچه ممالک رومان، دانمارک، سرب، یونان، بلغار، نرویج، بلژیک جمله از باز کمتر از مملکت ایران است که خداوند پادشاه جوانِ جوانِ بخت و آن مملکت کهن کهن آثار را از گزند زمانه محفوظ و ابدی محفوظش دارد.

